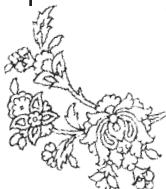


معرفی، بررسی و تحلیل نسخه خطی «کشف اللغات و الاصطلاحات»

اثری از عبدالرحیم بن احمد سور بهاری هندی

الهام آدره^۱، دکتر میرجلال الدین کرازی^۲



تاریخ دریافت: ۹۵/۰۲/۲۲

تاریخ پذیرش: ۹۵/۰۲/۲۸

چکیده

فرهنگ نویسی یکی از شاخه‌های مهم زبان پارسی است. قرن دهم و یازدهم هجری، از درخشان‌ترین دوره‌هایی است که عالمان علم لغت، به ویژه در سرزمین هند، به تدوین و نگارش فرهنگ‌نامه‌ها پرداخته‌اند. «کشف اللغات و الاصطلاحات» یکی از این فرهنگ‌نامه‌ها است. نویسنده‌ی این اثر «عبدالرحیم بن احمد سور بهاری هندی» از مشايخ صوفیه، کتاب خود را در قرن دهم هجری نوشته است. این کتاب در شصده و هفتاد و سه باب و به زبانی علمی و ساده نوشته شده و در بر گیرنده‌ی اطلاعات فراوان در زمینه‌های مختلف است. این جستار ضمن اشاره‌ای کوتاه به تاریخچه‌ی فرهنگ‌نویسی، با ارائه‌ی توضیحاتی چند درباره‌ی سلوک و اندیشه‌ی نویسنده به بررسی ساختار، سبک و ویژگی‌های زبانی این اثر می‌پردازد.

کلید واژه: کشف اللغات و الاصطلاحات، فرهنگ نویسی، اصطلاحات تصوف، سبک، نسخه خطی.

پرتابل جامع علوم انسانی

۱- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علوم و تحقیقات ساوه، ساوه، ایران.

۲- استاد زبان و ادبیات فارسی، عضو هیئت علمی دانشکده‌ادبیات و زبان‌های خارجه دانشگاه علامه طباطبائی تهران، تهران، ایران.

مقدمه

شرح و تصحیح متون پارسی به شیوه‌ای صحیح و علمی، از جمله پژوهش‌هایی است که می‌تواند نقش مهم و مؤثری در حفظ فرهنگ و انتقال آن، به نسل‌های آینده داشته باشد. برخی کشورها زبان را ابزاری در جهت افزایش تسلط و سیطره‌ی خود بر دیگر کشورها و فرهنگ‌ها، قرار می‌دهند. آشکار است که زبان پارسی نیز در معرض چنین تهاجمی قرار دارد و همین مسئله ضرورت پرداختن به حفظ آثاری چون نسخه‌های خطی، این راویان سرگذشت زبان پارسی را مشخص می‌کند.

نسخه مورد بحث، فرهنگی در لغت پارسی است که در قرن دهم هجری، در سرزمین هند نوشته شده است. اهمیت فرهنگ‌ها چه به عنوان زیر شاخه‌ی علم زبان شناسی و چه به عنوان کتاب‌هایی مهم در عرصه‌ی ادبیات، بر کسی پوشیده نیست. فرهنگ‌ها یکی از ابزارهایی هستند که گوشه‌های تاریک هرزبان را روشن می‌سازند. کنار گذاشتن و بی توجهی نسبت به آنها باعث می‌شود بسیاری از مشکلات همواره ناگشوده بماند و رازی که شاید یک واژه در پشت خود پنهان دارد، هرگز کشف نگردد. کتاب کشف اللغات والاصطلاحات، بدون تردید حاوی اطلاعات جدید و واژگان نادری است. معرفی این کتاب و مطالب موجود در آن، می‌تواند مقوم فرهنگ و میراث فاخر قوم ایرانی و گامی هر چند کوچک، در جهت حفظ تمدن کهن ایرانیان باشد.

فرهنگ نویسی

از آنجا که کتاب کشف اللغات والاصطلاحات یک فرهنگ لغت فارسی است لازم است ابتدا به اختصار به پیشینه‌ی فرهنگ نویسی بپردازیم.

الف) فرهنگ نویسی در ایران

در مقدمه‌ی برهان قاطع، درباره‌ی تاریخ فرهنگ نویسی، آمده است: «لغت نویسی از مفاخر ایرانیان است و ایرانی نخستین قومی است که در جهان فرهنگ نوشه است». (خلف تبریزی، ۱۳۶۲: ۶۳) همچنین درباره‌ی قدیمی‌ترین فرهنگ‌های پارسی آمده است: «درباره‌ی زبان‌های ایرانی قدیمی‌ترین کتاب‌هایی که در دست است، یکی فرهنگ اوئیم و دیگر فرهنگ معروف به «مناختای» که فرهنگ پهلویک نیز نامیده‌اند و قرایبی هست که هر دو کتاب را در دوره‌ی ساسانی و یا شاید در عصری نزدیک به دوره‌ی ساسانی تألیف کرده باشند». (همان: ۶۷) در کتاب قاموس نیز آمده است: «سغدی زبانان مانوی در سغد نیز برای پهلوی اشکانی و فارسی میانه ترфанی فرهنگ‌هایی نوشته‌اند که از آنها آثاری قطعه قطعه در میان نوشته‌های کشف شده از ترファン به دست آمده است.» (ابوالقاسمی و...، ۱۷: ۱۳۶۴)

مرحوم معین معتقد است فرهنگ نویسی برای فارسی دری از قرن پنجم آغاز شده است و می‌نویسد: «دو فرهنگ که در قرن مذکور تألیف شده یکی رساله‌ی ابوحفص سغدی و دیگری تفاسیر فی اللغة الفرس تألیف شرف الزمان قطران بن منصور ارمومی، شاعر معروف قرن پنجم، که هیچ یک از این کتاب‌ها به ما نرسیده است.» (معین، ۳۹: ۱۳۵۶)

ب) فرهنگ نویسی در شبه قاره هند و پاکستان

از زمانی که زبان پارسی به سرزمین هند راه یافت تا روزگار ما، شبه قاره هند و پاکستان همواره مرکز تألیف و نشر کتب نظم و نثر پارسی بوده است. در تمامی زمینه‌های زبان و ادب پارسی تألیفاتی انجام گرفته است. در این میان فرهنگ نویسی هم مورد توجه هندوان قرار گرفت. به طور کلی خدمات برجسته‌ی علماء و دانشمندان آن دیار در جهت ترویج و پیشرفت زبان فارسی، قابل ملاحظه و چشمگیر است. مؤلف کتاب

فرهنگ‌نویسی در هند و پاکستان، فرهنگ‌نویسی در این سرزمین را از قرن هفتم هجری آغاز می‌کند: «از قرن هفتم هجری، فرهنگ‌نویسی از ایران به هندوستان منتقل شد و در قرن هشتم، نهم و دهم در این زمینه اقدامات فراوانی به عمل آمد ولی ترقی و تکامل این فن در قرن یازدهم صورت گرفت». (تقوی، ۱۴: ۱۳۴۱) وی همچنین می‌نویسد: «مردم هند و پاکستان برای آشنایی بیشتر با زبان فارسی به تألیف کتب لغت پرداختند و حتی بیش از ایرانیان این نیاز را احساس کردند و بر اثر تشویق پادشاهان اسلامی هندوستان در این زمینه خدمات شایانی انجام دادند. علاوه بر مسلمانان بومی‌های آن سرزمین خصوصاً فرقه کاسینه که از هندی‌های روشنفکر بودند در این قسمت بیش از همه‌ی هندوها دیگر فعالیت به خرج داده و مورد اعتماد دولت قرار گرفته، خدمات بزرگی انجام دادند». (همان: ۴)

محمد معین شروع فرهنگ‌نویسی در سرزمین هند را از قرن هشتم هجری می‌داند و در مقدمه فرهنگ لغت خود تمام فرهنگ‌های نوشته شده در هند را نام می‌برد. در اینجا به خلاصه‌ای از این مطالب اشاره می‌شود. «از قرن هشتم هجری هندوان شروع به تألیف فرهنگ فارسی کردند، نخستین فرهنگی که در هند نوشته شده تألیف فخرقواس (متوفی ۷۱۶هـ. ق) است به نام فرهنگ قواص، سپس محمد بن قوام کتاب «بحرالفضائل فی منافع الافاضل» را تألیف نمود. در قرن نهم «شرفنامه» ابراهیم قوام فاروق و آثاری همچون «تحفة السعاده» و «مفتاح الفضلا» در همین قرن و در قرن دهم «مؤیدالفضلا» توسط محمدداد و در اوایل همان قرن «کشف اللغات» توسط عبدالرحیم بن احمد سوربهاری هندی

عبدالرحیم بن احمد سوربهاری هندی

در تذکره‌ها و منابع اشاره‌ای به احوال و آثار این نویسنده نشده است. تنها در کتاب

کشف الظنون عن اسامی الكتب و الفنون اثر کاتب چلبی معروف به حاجی خلیفه که در زمانی نزدیک به مؤلف می‌زیسته، به او و کتابش اشاره‌ی مختصری شده است. (حاجی خلیفه، ۱۴۹۴: ۱۳۸۷) ذبیح الله صفا نیز به همین اشاره کوتاه اکتفا کرده است. «گردآورنده این لغت نامه عبدالرحیم فرزند احمد سوربهاری از ناحیه بهار هندوستانست. وی خود از مشایخ اهل تصوف بود.» (صفا، جلد ۵، ۳۸۶: ۱۳۷۱) در فرهنگ دهخدا درباره‌ی سرزمین بهار آمده است: «بهار ایالتی در هند در شمال شرق دکن که در بخش شرقی دشت گنگ واقع شده است.» (رک: لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه بهار) البته با بررسی این کتاب می‌توان با برخی از زوایای فکری و روحی او آشنایی کرد. نکته‌ی مهم درباره‌ی او آن است که وی یکی از مشایخ اهل تصوف و فرقه‌ی شطاریه بوده و هر جا مجالی یافته به توضیح و تبیین عقاید اهل تصوف می‌پردازد. او درباره‌ی شطاریه می‌گوید: «وجه تسمیه شطار آنست که بنده بطرفة‌العين، درین شغل به خدای تعالی میرسد و بنده‌گی شیخ عبدالله شطاری، قدس الله سره‌العزیز، حکایت فرموده‌اند که این بنده ضعیف در طلب حق تا شهر مغرب رفت و از شهر مغرب تا شهر یکدله(؟) رفت و در هر شهری که می‌رسیدم، تتبع و تفحص درویشان می‌کردم و از کار ظاهر و باطن می‌پرسیدم. جائی به مثل علم شطار نیافتم و نشنیدم و در هیچ خانواده و در هیچ کتابی علم شطار ندیدم مگر در رساله خواجه نجم الدین کبری. در آن رساله هم بیان علم شطار مسرح نگفته به سبب آنکه تا نامحرم و تردانم و نااهل ازین علم شطار وقوف نیابند زیرا چه هر کس[را] از اهل باز دارد، بزهکار گردد و هر نااهل بگوید، او نیز بزهکار گردد و تلقین ذکر مشرب شطاریانست.» (۲۵۵)

همانطور که اشاره شد، درباره‌ی زندگی و احوال عبدالرحیم بن احمد در منابع و مأخذ مطلبی نیامده است اما بررسی کتاب نشان می‌دهد که وی به مذهب تشیع گرایش داشته است. این اقبال و توجه وی را می‌توان در توضیحات وی درباره‌ی

اسامی بزرگان مذهب تشیع دریافت به خصوص آنجا که از مهدی(عج) سخن می‌گوید. او مهدی(عج) را خاتم اولیا می‌داند و در توضیح این کلمه به چندین حدیث نبوی اشاره می‌کند و همچنین در واژه «خاتم الانبیاء» احادیثی در این زمینه می‌آورد. «مهدی»: لقب سید محمد مهدی موعود، که حضرت رسالت علیه الصلوات و السلام از وخبر داده است حیث قال: لو لم يبق من الدنيا الا يوم لطول الله ذلك اليوم حتى يبعث الله فيه رجال مني و من اهل بيتي ... او را خاتم الاولیا نیز گویند. چنانکه آغاز نبوت از آدم علیه السلام بود و ختم نبوت بر محمد مصطفی شد، آنچنان که آغاز ولایت از امیر المؤمنین علی کرم الله وجه و ختم ولایت بر سید محمد مهدی موعود خواهد شد و در زمانی که پیدا خواهد شد، توالد و تناسل در دنیا نخواهد شد... «(۴۲۷).

وی همچنین در توضیح واژه‌ی حسین به روایتی درباره‌ی تولد ایشان اشاره می‌کند و در پایان آن می‌گوید «... بزرگی امیر المؤمنین حسین کی تواند کسی که بگوید» (۱۴۷). در توضیحاتی که برای کلماتی چون علی و شبرمی آورده، نمونه‌هایی از ابراز ارادت مؤلف نسبت به علی(ع) و خاندانش را می‌توان مشاهده کرد.

نام، تاریخ و سبب تألیف کشف اللغات و الاصطلاحات

نویسنده در مقدمه، به دلایل و انگیزه‌ی خود برای نوشتن کتاب اشاره می‌کند. مراجعه‌ی پی درپی یاران و نزدیکان و پرسش‌های فراوان آنان درباره‌ی معانی واژگان و اصطلاحات، عبدالرحیم بن احمد را برآن داشت تا این کتاب را تألیف کند. خود او در این باره چنین می‌نویسد: «اما بعد حمد و صلوة، می‌گوید اضعف العباد و خادم الفقرا، فقیر بنده ربّ، عبدالرحیم بن احمد سور، این فقیر اگرچه قابلیت و استعداد سبق گفتن علم نظم و نثر نداشت، اما از یاران و برادران و فرزندان چاره نبود، که اکثر اوقات می‌آمدند و پرسش در علم اصطلاحات می‌کردند و تشویش وقت و حال می‌دادند.

یکی می‌آمد و پرسش می‌کرد که عشق و معشوق و عاشق و شاهد وقد و زلف و ... در اصطلاح که را گویند و مقصود ازین اسمای چیست و دومی می‌آمد و دست در آستانه این فقیر می‌زد که قطب و غوث و امامان و خاتم‌الاولیا و ... در اصطلاح که را نامند و سومی می‌آمد و دست بر دامن این فقیر می‌آویخت که ذات و صفات و افعال و نفس و ... در اصطلاح چه معنی دارند و چهارمی می‌آمد و بی‌ادبانه، زبان دراز می‌کرد که خرابات و پیرخربابات و خمار و شمع و ... در اصطلاح که را گویند و ازین اسمای چه مراد دارند و اگر ظاهر معنی مراد باشد و اعتقاد بربین کند پس کفر لازم می‌آید و سالک در ضلالت می‌افتد - نعوذ بالله منه - و اصحاب اصطلاح، اصلاً بیان نکرده‌اند. «(۱)

مقدمه‌ی کوتاه کشف‌اللغات و الاصطلاحات، دل مشغولی‌های یک پیر و مرشد را نشان می‌دهد. نگرانی از گمراه شدن یاران و هم‌طريقتنان به واسطه برداشت نادرست از اصطلاحات عرفانی، عبدالرحیم بن احمد را در نگارش کتاب مصمم می‌کرد. او به تدریج پاسخ‌های خود به پرسش‌های مراجعان را می‌نوشت، در همین زمان، فرزندش شیخ شهاب، در خواندن و درک درست از دیوان شعر قاسم انوار با دشواری‌هایی روبرو بود. پدر به منظور باز کردن گره از کار فرزند، به چندین کتاب لغت مراجعه می‌کند اما معانی مناسبی نمی‌یابد. عبدالرحیم بن احمد، بنا به نیاز اطرافیانش نوشتند فرهنگ نامه‌ای با این ویژگی‌ها را بر خود فرض و لازم می‌داند و بدین ترتیب کتاب کشف‌اللغات و الاصطلاحات به نگارش درآمد. «سبب تأليف اين كتاب آن بود که فرزندم، شیخ شهاب- ادام الله عمره- دیوان سید السادات و منبع الدرجات، بندگی حضرت سید قاسم انوار- قدس الله سره العزیز- پیش این فقیر می‌خواند و در آن دیوان، اکثر لغات عربی بودند. چون در فرهنگ شیخ ابراهیم بن قوام تفحص می‌کردم، اکثر نمی‌یافتم زیرا که ایشان لغت عربی کمتر آورده‌اند که النادر كالمعدوم. چون در فرهنگ استاد شیخ محمدبن لاد، لغت عربی می‌جستم، بعضی می‌یافتم و بعضی

نمی‌یافتم و باز محتاج به صراح و تاجین و کنزاللغات می‌شدم زیرا که ایشان هم لغت عربی کم آورده‌اند[۲] در غایت اعراب نکرده‌اند. بدان جهت این فقیر، لغتی چند از عربی و پارسی در قلم آورده است و در لغت عربی چیزی افزوده‌ام... «(۲). خود او به لزوم تصحیح کتابش اقرار می‌کند و در این‌باره می‌گوید: «در آخر ترجمه لغت پارسی نبشت‌های تازین معلوم بکنند که این لغت پارسی است و در لغت عربی هیچ علامت نکرده‌ام. ای برادر! به وسع و امکان خود در اعراب کوشیده‌ام، اما بشریت باقی است. خدای تعالی برکت دهد در عمرش و افروزی بخشد در علمش، کسی [که] این کتاب را تصحیح کند و به اصلاح اعراب کوشد»(۲).

عبدالرحیم بن احمد سوربهاری، صراحتاً از اثر خود با نام «کشف اللغات و الاصطلاحات» یاد می‌کند: «نام این کتاب کشف اللغات و الاصطلاحات نهاده شده است و روح حضرت محمد[ص] را شفیع آورده‌ام که هر که این کتاب را بخواند این فقیر را به فاتحه و دعا یاد فرماید و به تصحیح این کوشید تا از خطأ و زلل محفوظ ماند. آمین رب العالمین»(۲).

همان طور که گفته شد، دیوان قاسم انوارویپجیدگی‌ها و دشواری‌های موجود در آن، انگیزه‌ی اصلی مؤلف در تألیف کتاب بوده است. بنابراین لازم است در چند سطربه این شاعر و عارف پارسی گوی بپردازیم. در کتاب تاریخ ادبیات صفا درباره‌ی او آمده است: «معین الدین علی بن نصیر بن هارون بن ابوالقاسم حسینی قاسمی، معروف به «قاسم انوار» از مشایخ اهل تصوف و از شاعران پارسی گوی نیمه‌ی اول قرن نهم هجری بود. خاندانش از سادات حسینی تبریز و او خود از پیروان خاندان شیخ صفی‌الدین اردبیلی بوده و در مشرب تصوف، مقامات بلند داشته است. شاه قاسم، در عهد خود میان اهل تصوف و مردم عامه نفوذ بسیار داشت و درباره‌ی او قائل به کرامات بودند و گویا به علت سخنانی که گاه در غلبات اشواق بر زبان می‌راند، بعضی

از متعصبان بدو نسبت ابا حه و الحاد نیز می‌داده‌اند. در اشعارش مطلقاً اثری از چنین اندیشه‌های تند نیست بلکه نشانه‌های فراوان بر اعتقادات دینی او در آنها مشاهده می‌شود. بنابراین ممکن است در میان پیروان اوکسانی بودند که درباره‌ی سید به مبالغه سخن می‌گفتند. «صفا، جلد ۴، ۲۵۲: ۱۳۷۱)

نکته قابل تأمل، تاریخ تألیف این کتاب است. اختلاف نظرهایی در این باره وجود دارد. محمد معین آنجا که از فرهنگ‌های نوشته شده در هند سخن می‌گوید، درباره‌ی تاریخ نوشتن کشف اللغات می‌نویسد: «در قرن دهم کتاب مؤید الفضلا توسط محمدرداد و در اوایل همان قرن (قرن دهم) کشف اللغات توسط عبدالرحیم بن احمد سور تألیف شده‌اند». (معین، ۴۰: ۱۳۵۶) اما ذبیح الله صفا معتقد است که این کتاب در سال ۱۰۶۰ هجری قمری نوشته است. (صفا، جلد پنجم، ۳۸۶: ۱۳۷) بررسی نسخه‌های خطی نشان می‌دهد که احتمالاً این اثر در قرن دهم نوشته شده است. نسخه‌ی شماره ۱۷-۰۰۷۹۲ کتابخانه‌ی مجلس در سال ۱۰۵۱ هجری قمری نوشته شده و یک نسخه به شماره ۷۹۶۶ مربوط به سال ۱۰۳۳ در کتابخانه دانشگاه تهران موجود است. همچنین نسخه‌ای دیگر به شماره ۵۵ نوشته شده در سال ۱۰۳۴، در کتابخانه‌ی مبیدی مشهد نگهداری می‌شود.

نکته‌ی دیگر آن است که مؤلف در بسیاری موارد از دیگر فرهنگ‌ها استفاده کرده و در بسیاری موارد به نام این کتاب‌ها اشاره می‌کند. بر همگان آشکار است که دو فرهنگ برهان قاطع و جهانگیری از مهم‌ترین و معتبرترین فرهنگ‌های فارسی نوشته شده در هند هستند. فرهنگ جهانگیری در اوایل قرن یازدهم و برهان قاطع در میانه‌ی این قرن نوشته شده‌اند. بررسی کتاب کشف‌اللغات و الاصطلاحات نشان می‌دهد که عبدالرحیم بن احمد، حتی در یک مورد به این دو فرهنگ اشاره‌ای نداشته است. شاید بتوان همین مسئله را دلیلی دانست بر این‌که کشف‌اللغات در زمانی قبل از دو فرهنگ

مذبور نوشته شده است. پس با توجه به شواهد موجود، به نظر می‌رسد قول مرحوم

معین درباره‌ی تاریخ تألیف این کتاب در قرن دهم هجری صحیح‌تر است.

محل نگهداری نسخه‌های خطی و مشخصات آن‌ها:

از کتاب کشف اللغات و الاصطلاحات تعداد بیست و هشت نسخه‌ی خطی در

کتابخانه‌های مختلف موجود است. این نسخه‌های مربوط به قرن‌های یازدهم، دوازدهم

و سیزدهم هستند و مشخصات و محل نگهداری آن‌ها به شرح زیر است:

۱-تهران-دانشگاه-ش ۷۹۶۶ / نستعلیق/شنبه ۲۴ شوال ۱۰۳۳

۲-تهران-الهیات -ش ۱۶۴ /نستعلیق

۳-تهران- ملی-ش ۱۲۵۲۵ /نسخ/قرن ۱۲ ۲۳۴/برگ

۴-تهران-مجلس-ش ۴۷۵ /نسخ/۱۰۵۱ ۴۷۶/برگ

۵-تهران-نوربخش -ش ۳۳۹/غلامعلی وزدوودی/نسخ ۱۴۶۶/صفحه

۶-تهران -ملک-ش ۳۳۴/نستعلیق/قرن ۱۲ ۳۴۷/برگ

۷-مشهد-میبدی -ش ۵۵/نستعلیق/دوشنبه غرہ محرم ۱۰۳۳

۸-کرمانشاه-میبدی (خاندان)ش ۵۵ مشهد/نستعلیق/دوشنبه غرہ محرم ۱۰۳۴

۹-مشهد- رضوی-ش ۳۶۸۱/نستعلیق هندی/اواخر قرن ۱۱

۱۰-تهران-مجلس-ش ۱۸۱۵/{د. ث}

۱۱-تهران-مجلس-ش ۴۷۶ /مجلد اول/نستعلیق ۱۱۸۲/۳۶۶/برگ

۱۲-تهران-دانشگاه-ش ۹۸۲۰ /نستعلیق/قرن ۱۲ ۵۰۲/برگ

۱۳-تهران-دانشگاه-ش ۱۲۷۴-ف ۶۸۹/۱۱۰۶/برگ

۱۴-تهران-ملی-ش ۱۷۵۸۳ (انتقالی از کتابخانه‌ی پهلوی)/۱۱۰/۱۱۱۰ هجری

۱۵-مشهد-رضوی-ش ۳۷۵۱/ذیقعده ۱۱۱۵/۱۱۱۵/برگ {۱۳-۷۹}

۱۶-تهران-انجمن آثار ملی ش ۱۲۲ /نستعلیق/محتملاً ۱۳۹۷/برگ

- ۱۷-تهران-دانشگاه ش ۲۶۷/۱۲۲۳/۵۴۴۱ برق
- ۱۸-تهران-ملک-ش ۲۸۵/۱۲۳۹/۳۶۵
- ۱۹-تهران-لغت نامه دخدا-ش ۱۷۱/محمد طاهر دوشنبه ۲۱ صفر ۱۳۳۸ ۵۰۰ برق
- ۲۰-تهران-دانشگاه-ش ۶۲۱۷/بی تا/(فیلم‌ها ف ۲۱۰-۳)
- ۲۱-مشهد-الهیات ش ۲۰۹۱۴/نستعلیق/بی تا ۱۳۲۷ صفحه
- ۲۲-تهران-دانشگاه-ش ۸/۴۰۰۸/۱۲۶۷ برق
- ۲۳-تهران-ملک-ش ۳۶۵/نستعلیق/بی تا/۱۲۳۹/۲۸۵ برق
- ۲۴-تهران-ملی-ش ۱۰۳۴/۵-۳۴۴۴۱ اقمری ا. ح(بدون شماره گذاری)
- ۲۵-تهران-ملی-ش ۳۱۰۹۶/۵-موسی ولدبیالت اور کزئی/۱۲۱۰ اقمری
- ۲۶-تهران-دانشگاه-ش ۵۰۷۲/۵۰۷۲/نستعلیق/قرن ۱۲ و ۱۳/{ف: ۱۵-۴۱۰۱}
- ۲۷-تهران-ادبیات-ش ۵۲-ج/کاظم بن محمد کاظم گرمروodi/نستعلیق ۱۰۸۶/اقمری
- ۲۸-قم-مرعشی-ش ۱۳۴۶۵/۲/محمد نصیرین محمدصادق محرر قوچی/نسخ و نستعلیق/۱۰۸۸/۱۰۸۷ برق (۱۰۰-۱۴)/۱۷۷-۳۴} (نک: فهرست نسخه‌های خطی، جلد هشتم، ۶۶۰-۶۶۱)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ساختار کشف اللغات و الاصطلاحات امצע علوم انسانی

این اثر به طور کلی شامل دو قسمت است. بخش اول دیباچه‌ی کوتاهی است که به زبانی ساده نوشته شده است. مؤلف در این مقدمه ابتدا به طور خلاصه به حمد و ستایش خداوند پرداخته و همچنین به دلایل خویش برای نوشتتن کتاب اشاره کرده است. او کتاب خود را این‌گونه آغاز می‌کند: «الحمد لله رب العالمين و العاقبة للمتقين و الصلوة والسلام على رسوله محمد و آلـهـ اجمعـيـنـ و سـلـمـ تـسـلـيـمـاًـ كـثـيرـاًـ بـرـحـمـتـكـ يا ارحم الراحمـيـنـ»(۱). مؤلف واژگان را به ترتیب حروف الفبا و براساس حرف اول

و آخر از حرف «الف» تا «ی» آورده و واژگان در ۶۷۳ باب تنظیم شده‌اند، به عنوان مثال نویسنده واژگانی که با حرف الف آغاز می‌شوند را در ۲۸ باب مرتب کرده و از باب الالف مع الالف آغاز شده و به باب الالف مع الیاء ختم می‌شود. نکته‌ی دیگر درباره‌ی این کتاب آن است که مؤلف در بسیاری موارد، معادل هندی کلمات را در ضمن توضیحات خود می‌آورد.

ارزش و اهمیت کتاب کشف اللغات و الاصطلاحات

الف- از دیدگاه سبک شناسی و ادبی

«نشر پارسی در این دوره به تدریج از مبالغه‌های صنعتی و فنی قرون متقدم آزاد می‌گشت چنانکه آثار متکلف که در آنها با فراط به صنایع توجه شده باشد کم و بر عکس رواج سبک ساده‌ی عادی بیشتر می‌شد. توجه به لهجه‌ی کهن پارسی در آثار متشرور کمتر ملحوظ بوده و استعمال اصطلاحات و لغت و ترکیبات عمومی زبان مورد استعمال بیشتری داشت و به همین سبب باید گفت که روش متداول در این عهد، سبک ساده و روان در نظر است.» (صفا، ۱۳۷۱ ج ۴، ۴۶۵) کتاب کشف اللغات و الاصطلاحات کتابی درسی است که مؤلف در جای جای کتاب توضیحاتی ساده و قابل فهم برای مخاطبان خویش آورده است. نویسنده در مواردی که به عنوان شیخ طریقت واژگان و اصطلاحات اهل تصوف را برای مریدانش می‌شکافد، از زبانی ساده و بی‌پیرایه برای انتقال مفاهیم بهره می‌گیرد. گذشته از آن‌که به این کتاب می‌توان به عنوان نمونه‌ای برای آشنایی بیشتر با سبک نوشتاری فرهنگ‌نویسان متقدم هندی نگاه کرد، می‌توان با بررسی و تطبیق آن با سایر متون هم‌تراز خود به ویژه در حوزه‌ی تصوف، به پیوستگی‌های فکری، ادبی و زبانی این اثربا آن‌ها نیز دست یافت.

ب-از دیدگاه زبانی

تصحیح هراثر خطی می‌تواند به روش ساختن گوشه‌های مبهم و تاریک تحقیقات در زمینه‌ی دگرگونی‌های زبانی کمک فراوانی بکند. با مطالعه و تصحیح کتاب کشف‌اللغات و اصطلاحات به عنوان نمونه‌ای از فرهنگ‌های نوشته شده در هند و مقایسه‌ی آن با فرهنگ‌های قبل و بعد از آن به میزان و چگونگی تغییرات زبانی، درابعاد مختلف می‌توان پی بردن. همچنین دریافت که زبان فارسی در این دوران درهند چه ویژگی‌هایی داشته و چه تغییراتی را پشت سرگذاشته است. میزان پیوستگی و ارتباط میان گویندگان پارسی زبان در نواحی مختلف نیز با بررسی‌های زبانی این آثار مشخص می‌گردد. نویسنده‌ی کتاب تاریخ ادبیات صفا چنین می‌نویسد: «زبان فارسی در این عهد در حالتی ممتد از دگرگونی سیر می‌کرد. این دگرگونی به صورت‌های مختلف مانند ساده‌تر شدن برخی از واژه‌ها، تغییر یافتن معنی بعضی از آن‌ها، متداول شدن واژه‌های تازه، رواج یافتن تعبیرها و ترکیب‌های نو تحقق می‌یافتد و به هر صورت با زبان ادبی و استوار دوران‌های پیش تفاوت می‌پذیرفت. (صفا، ۱۳۷۱، ج ۴۳۷: ۵)»^۵ زبان کتاب کشف‌اللغات و اصطلاحات همچون زبان نثر عصرش ساده، بی‌پیرایه، قابل فهم و به دوراز پیچیدگی‌های لفظی و معنوی است.

ج-از دیدگاه فکری و محتوایی

نویسنده بخش زیادی از کتاب را به اصطلاحات و مفاهیم عرفانی اختصاص داده است. همانطورکه پیش از این گفته شد، به نظر می‌رسد که وی از مشایخ تصوف بوده است. از آنجا که در این دوران فضا برای فعالیت اهل تصوف مناسب نبوده، شاید نوشن کتاب لغت پوششی بوده است بر تعلیم و آموزش مریدان و انتقال مفاهیم طریقت به آن‌ها به منظور در امان ماندن از تنبیه و مجازات حاکمان و فرمانروایان

عصر خویش. وی از اشعار عرفانی به منظور کامل کردن توضیحات خویش بهره می‌برد و از کتاب‌های مختلف و گویندگان بسیار استفاده می‌کند. در صد بالای لغات و اصطلاحات اهل تصوف و تنوع و تعدد کتاب‌ها و شاعرانی که او کلامشان را به وام می‌گیرد، خواننده را قانع می‌گرداند که هرچند کتاب پیش رویش فرهنگ لغتی پارسی است، فکر حاکم بر آن اندیشه‌ی صوفیانه است.

ذبیح الله صفا درباره‌ی وضعیت صوفیان در این دوران در ایران و هند می‌گوید: «عهد صفوی اگرچه با نهضت دسته‌ای از صوفیان آغاز شد، لیکن دورانی نامساعد بحال تصوف است و هر چه به پایان آن نزدیکتر می‌شویم این نابسامانی را بیشتر و روشن تر مشاهده می‌کنیم و به وضعی نامطلوب بازمی‌خوریم که از آن روزگار فراتر رفت بی‌آنکه بتواند سیر عمومی تصوف و عرفان ایرانی را متوقف کند و یا از تمایل فطری ایرانیان بدین شیوه‌ی خاص از جهان‌بینی بکاهد. برای وضع نامطلوب تصوف در این عهد دو علت اصلی می‌توان شناخت: چیرگی صوفیان صفوی و غلبه‌ی عالمان قشری. در هند نیز چون قدرت پادشاهان گورکانی هند با جلب خشنودی و حمایت مسلمانان آن دیار و عالمان آن قوم بستگی داشت. این قوم در آن سامان نیز همچون صوفیان از نفوذ خود برای آزار مخالفان و از آن جمله صوفیان بهره برگرفتند و به فتوای خویش جمعی از آنان را به دیار نیستی فرستادند». (صفا، ۱۳۷۱، جلد ۵، ۱۹۲ و ۱۹۱)

نویسنده این اثر علاوه به پرداختن به موضوعات عرفانی، تسلط خود بر علومی چون نجوم و داروشناسی را نشان داده است. در اینجا به ذکر شواهدی از این دست می‌پردازیم: «کاسه درویشان: یعنی چند ستاره‌اند مدور قریب سماک رامح که عرب آنرا فکه و قصعه المساکین گویند و عجم آنرا کاسه شکسته نامند» (۳۸۵). «ذوذوابه: نام ستاره نحس که مانند گیسو دراز برآید و آن بقول منجمان فارسی دوازده نوع است، خواص بعضی تقابل و تفاوت خلافتی است و خواص بعضی مرگ ارادل مردمان

است و خواص بعضی قحط است» (۱۸۵). در مورد خواص برخی گیاهان داروئی نیز در این کتاب نمونه‌هایی وجود دارد: «تباسیر: در فارسی نام داروئی است سرد مزاج برنگ سپید هندش بسلوجن گویند و برای حرارت دل می‌دهند» (۹۱). «زورو: بضمتین داروئی است که روشنایی چشم بیفزاید» (۲۰۵). عبدالرحیم بن احمد، همچنین بسیاری از استعارات و کنایات شعر پارسی را در فرهنگ خود آورده است و به ارائه توضیحاتی درباره آن‌ها پرداخته است.

درست است که انگیزه‌ی اصلی وی از نگارش کتاب پیچیدگی‌های دیوان قاسم انوار بوده، اما بسیاری از استعارات دیوان شاعران دیگر، بویژه خاقانی را می‌توان در این کتاب دید. همچنین تعدادی از احادیث نبوی و آیات قرآن در این کتاب به چشم می‌خورد. نویسنده آن‌جا که از اسمی شخصیت‌های شاهنامه سخن می‌گوید آن را مجالی می‌داند که داستان‌ها و دانسته‌های خویش از این شاهکار حماسی را برای مخاطب بازگو کند. در توضیح کلماتی چون سیاوش، رستم، دوازده رخ و ... می‌توان تسلط وی نسبت به داستان‌های شاهنامه را مشاهده کرد.

عبدالرحیم بن احمد سور در بسیاری از موارد به توضیحاتی که درباره‌ی هر واژه در دیگر فرهنگ‌ها آمده، اشاره می‌کند و از آن میان می‌توان اداء الفضلا، شرفنامه، مؤیدالفضلا، شرح مخزن، قنیه، زفان‌گویا، دستور، کنزاللغات و... را نام برد. با این حال مؤلف در توضیح کلمات استقلال دارد و گاه آنچه به عنوان معنی و توضیح برای یک واژه می‌آورد با فرهنگ‌های دیگر متفاوت و در مواردی کامل‌تر از آن‌ها است. نویسنده کشفاللغات از فرهنگ‌نامه‌ی مؤیدالفضلا بیش از دیگر فرهنگ‌ها تأثیر پذیرفته است. مقایسه کشفاللغات با دیگر فرهنگ‌ها نشان می‌دهد که این کتاب تفاوت‌هایی با سایر فرهنگ‌ها دارد. اولین مسئله آن است که به نظر می‌رسد کشفاللغات اولین فرهنگی است که به توضیح واژگان و اصطلاحات اهل تصوف می‌پردازد و همان‌طور که پیش

از این گفته شد انگیزه‌ی اصلی نویسنده از نوشتن کتاب توضیح و تبیین واژگانی از این دست بوده است. نکته‌ی دیگر آن است که علیرغم آن که این کتاب فرهنگی فارسی است اما بسامد واژگان عربی در آن بالاست. این در حالی است که در دیگر فرهنگ‌ها تا این حد به واژگان عربی پرداخته نشده است. بسیاری از آن‌ها واژگانی هستند که در میان اعراب بادیه نشین رایج بوده و خاص زندگی در بیابان است. این مسئله بیانگر آن است که عبدالرحیم بن احمد تا چه حد با ادبیات، زبان و فرهنگ اعراب آشنایی داشته است. این کتاب مجموعه‌ای از اطلاعات گوناگون در زمینه‌های مختلف بوده و از جهت انتقال اطلاعات متنوع، برای خواننده منبعی مناسب است.

ویژگی‌های سبکی کتاب کشف‌اللغات و الاصطلاحات

ذیبح‌الله صفا درباره‌ی نفوذ و رواج زبان فارسی در سرزمین هند می‌نویسد: «دوره‌ی پادشاهان گورکانیان هند اوج اعتلاء نفوذ فرهنگ ایرانی و رواج بی‌چون و چرای زبان و ادب پارسی در سراسر شبه قاره‌ی هند بود و این رواج و نفوذ خاصه با استقرار سلطنت همایون بعد از بازگشت از ایران به کمال خود رسید و بعد از آن همچنان در حال گسترش بود». (صفا، ۱۳۷۱، جلد ۴۸:۵) وی همچنین درباره‌ی فرهنگ‌نویسی در هند چنین می‌نویسد: «کار بسیار بنیادی ادب فارسی که در این دوران در راه ایجاد فرهنگ‌های فارسی انجام گرفت و تشویق کنندگان اصلی در این راه همان پادشاهان تیموری هند بودند که به سیرت نیاکان خود در بزرگداشت سخنوران ایرانی از بخشش سیم و زر دریغ نمی‌کردند. گذشته از این زبان فارسی که در روم و هند و آسیای مرکزی زبان دین و تصوف و ادب و شعر و سیاست و اشرافیت شده بود، بسی از طبقات را به تعلیم و تعلم خود سرگرم ساخت. بر اثر این انگیزه‌ها و در اثر نیاز فراوان دلبختگان شعر و ادب پارسی که به تبع آثار استادان پیشین سرگرم بوده و یا خود به

شاعری و نویسنده‌گی و انشاء و ترسیل اشتغال داشته‌اند، چندین لغت‌نامه‌ی مسروخ که هنوز هم از کتاب‌های مرجع در لغت فارسی است، تدوین شد که بیشتر آن‌ها از آثار قرن ده و یازده تا اوایل دوازده و چند تای محدود در قرون‌های بعد است. سهم اصلی و اساسی درین راه با مؤلفانی است که یا هندی بوده و یا از ایران به دیار هند رفته و در پناه پادشاهان و بزرگان آن دیار به تألیف و تصنیف پرداخته‌اند. (همان: ۳۶۸) ذبیح‌الله صفا در کتاب مختصری در تاریخ تحول نظام و نثر پارسی درباره‌ی برخی از ویژگی‌های این کتاب‌های لغت می‌نویسد: «عیب عمدۀ این کتب آن است که بر اثر نداشتن روش دقیق در جمع آوری لغات غالباً فاقد ارزش علمی کامل هستند. در بسیاری موارد اتفاق افتاده است که قرائت‌های غلط لغات عربی یا ترکی یا فارسی وسیله‌ی ایجاد لغات جدیدی برای لغت نویسان هندی شده است. مطلب دیگر آنکه در دوره اکبرشاه، بلایی به زبان و تاریخ ایران آور شد و آن جعل کتاب‌هایی است به اسم دساتیر و شارستان و آیین هوشنج که همگی شامل لغات ساختگی به عنوان لغات ناب فارسی و حاوی مطالبی راجع به تاریخ ایران قدیم است و به کلی دروغ و ساختگی می‌باشد. این کلمات به عنوان لغات خالص فارسی در فرهنگ‌های مذکور راه جسته و در دوره‌ی قاجاری و عهد ما مورد استفاده کسانی قرار گرفت که به گمان خود می‌خواستند پارسی ناب بنویسند و آن‌گاه این مهملات را در آثار خود به عنوان پارسی به کاربرده‌اند.» (صفا، ۹۲: ۱۳۷۳)

در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم، ضعف ادبی، فتور و بی‌توجهی به نشر پدیدار شد و مقدمات فساد ادبیات، عدم تعمق در ادای لغات و عبارات، از یاد رفتن دستور و رکاکت لفظ و معنی آشکار شد. در همان کتاب در این باره چنین آمده است: «در این دوره چنان‌که از همه‌ی نوشتۀ‌های ساده از قبیل داستان‌های منتشر که در هند و ایران نگارش یافته و متن‌های تاریخی غیرمصنوع برمی‌آید، آن زبان آمیخته فارسی

۴۲ همه جا به کار رفته و یقیناً در گفت و گو نیز از همین زبان استفاده می‌شده است زیرا مردم جوراچوری که از شهرها و ناحیت‌های گوناگون در شهرهای بزرگ ایران و هند گرد می‌آمدند و در دربارها و درگاهها و دیوانها و پادگانها به سر می‌بردند زبانها و لهجه‌های مختلف داشتند و محتاج به یک واسط بودند که همین فارسی آمیخته‌ای بود که دست‌فرسود ترک و تازی و هندو گشت و درین گیرودارها از اصالت آن بیش از پیش کاسته شد و در همان حال نفوذ و رواج روزافرونش در سرزمین‌های غیر ایرانی توانست مایه‌یی نو برای بعضی نابه سامانی‌ها در آن گردد و یک دگرگونی ژرف را در آن باعث شود». (همان: ۴۳۶-۴۳۷)

سبک کتاب کشف اللغات و الاصطلاحات همچون بسیاری از کتب همعصرش، بر سادگی و روانی استوار است. سبک نویسنده صورت ابتکاری و خاص ندارد و نمی‌توان نام صاحب سبک بر او نهاد. او در دوره‌ای می‌زیسته که تصنیع و تکلف در نشر پارسی جایگاهی نداشته به خصوص آن که وی از پارسی نویسان سرزمین هند بوده و آنچه در سراسر کتاب وی مشهود است، توضیحات ساده و روان او درباره‌ی واژگانی است که به عنوان لغات نادر در فرهنگ خویش جمع آورده است. در این بخش به بررسی نمونه‌هایی از مختصات فکری، ادبی و زبانی کتاب کشف اللغات و الاصطلاحات می‌پردازیم.

الف-سطح فکری

کشف اللغات و الاصطلاحات فرهنگی در لغت فارسی است و آشکاراست که در هر فرهنگ، موضوعات مختلف مورد بررسی قرار می‌گیرد. در این فرهنگ به موضوعاتی چون فلسفه و حکمت، طب و داروشناسی، نجوم، شخصیت‌ها و داستان‌های باستان، جغرافیا، روایات مختلف دینی و... پرداخته شده است. اما آنچه در این کتاب به

روشنی دیده می‌شود، توجه و اقبال خاص نویسنده نسبت به واژگان و اصطلاحات اهل تصوف است. وی که از مشایخ تصوف بوده در این راه پیرو فرقه‌ی شطاریه است. سید ضیاءالدین سجادی درباره‌ی این فرقه می‌نویسد: «شطاریه شعبه‌ای از طیفوریه‌اند که برخی را شطاریه طبیعی گیلکیه و برخی را عشقیه خوانند و شطاریه پیروان شیخ عبدالله شطاری (ق. ه. ۸۹۰) هستند که بیشتر در هند و پاکستان و سوماترا و جاوه سکونت دارند و همچنین طیفوریه پیروان ابویزید طیفور بن عیسیٰ بسطامی هستند و طریق آنان غلبه و سکر است». (سجادی، ۲۲۹: ۱۳۸۰)

نویسنده کتاب نجم‌الدین کبری، از شطاریه با نام کبرویه شطاریه نام می‌برد و آن را از جمله سلسله‌هایی می‌داند که انتساب مشایخ آن‌ها از لحاظ اخذ خرقه، به نجم کبری می‌رسد. (محمدی، ۲۲۸: ۱۳۸۰) افکار عرفانی عبدالرحیم بن احمد در توضیحاتی که درباره‌ی واژگان عرفانی می‌دهد و اشعاری که در ضمن واژگان می‌آورد، متجلی و نمایان است. با بررسی این موارد می‌توان به چکیده‌ی آراء و اندیشه‌های وی دست یافت. عبدالرحیم بن احمد، برای توضیح و تکمیل و تأکید مباحث مطرح شده در بعضی موارد به اشعار فارسی استناد می‌کند. گوینده‌ی بسیاری از این اشعار، امیر حسینی هروی است که از عرفا و شعراء و نویسنندگان قرن هفتم و هشتم هجری به شمار می‌رود. مایل هروی در کتابی با نام شرح حال و آثار میرحسینی هروی بیان وجود درباره‌ی او می‌نویسد: «از بعضی از اشعار امیر حسینی هروی بیان وحدت وجود آشکار است ولی چون وی صوفی طریقه سهورودی است و این مکتب با شرع آشتبی کامل دارد، در پیروی از مکتب وحدت وجود صراحةً ندارد و در این مورد با احتیاط برخورد می‌کند». (مایل هروی، بی-تا: ۳۵-۳۸)

نویسنده کشف اللغات و الاصطلاحات از این گونه اشعار میرحسینی هروی بهره برده است. وی در توضیح کلماتی چون خرقه، تحقیق، روح، ذوالعقل، لقا، لاهوت و...

به نوعی اعتقاد خویش به مسئله وجود وحدت وجود را بیان می‌کند. آنچه ساختار فکری کتاب کشف اللغات و اصطلاحات را تشکیل می‌دهد مفاهیم عرفانی است در حالی که رنگ وجود در این میان بسیار نمایان است. عبدالرحیم بن‌احمد در مقدمه، منابع خود در نوشتن و توضیح اصطلاحات اهل تصوف را چنین معرفی می‌کند: «چون کسی را در اصطلاح چیزی شبیه و وسوسه پیش آید، بعده در شرح فصوص که قیصری نام دارد و در شرح گلشن راز و در اصطلاح عبدالرازاق کاشی تفحص بکند و این فقیر را که کاتب و ناقل است، هدف تیر ملامت نسازد»(۲).

ب- سطح ادبی

کشف اللغات و اصطلاحات فرهنگ لغتی است که مؤلف به منظور آموزش یاران و نزدیکانش به رشتۀ تحریر درآورده است. به همین دلیل جنبه‌ی ادبی آن در کنار بعد آموزشی آن رنگ باخته و یا توجه به ساختار کتاب نویسنده مجالی برای نشان دادن توانایی‌های ادبی احتمالی اش نداشته است. نویسنده خود در مقدمه می‌گوید: «... این بندۀ اگرچه قابلیت و استعداد سبق گفتن علم نظم و نثر نداشت اما از یاران و برادران و فرزندان چاره نبود». (۱)

در کتاب کشف اللغات والاصطلاحات، نمونه‌هایی اندکی از آرایه‌های ادبی وجود دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- اضافه تشبیه‌ی بیشتر به صورت ترکیب اضافی آمده است:

- «از برکت آن لعب دریای شریعت و مخزن طریقت و معدن حقیقت شد»(۱۴۹).

- «شراب نیستی میدهد و نقد هستی سالک می‌ستاند»(۱۸۹).

۲- سجع

- «عالی و عارف و عاشق و مخاطب و معاتب هموست»(۱۷۷).

- «دانی که دل چیست و کجاست؟ منظر خداست و مظهر جلال و جمال
کبریاست»(۱۷۷).

- «پس مرد باید که نخست نیت خود را از شایبه نفسانی و داعیه شیطانی خالص
گرداند»(۱۹۵).

ج) سطح زبانی

آنچه از مختصات زبانی کشف اللغات می‌توان گفت اختصار و ایجاز، کثرت واژگان علمی، اصطلاحات عرفانی، آیات و احادیث فراوان، استفاده از اشعار گویندگان مختلف است. ویژگی‌های زبانی کشف اللغات و الاصطلاحات را می‌توان به چند بخش تقسیم کرد:

۱- افعال

۱-۱- حذف فعل به قرینه

- «این مقام فنای ذات سالک است در ذات حق که از خودی فراغت یافته و خود را به کوی نیستی در باخته است»(۶۵).

- «کل: آنکه او را نه فرزند باشد و نه پدر»(۳۶۱).

۱-۲- حذف چند فعل به قرینه

- «تطوع: بوزن تفعل چیزی که نه فرض باشد نه سنت و نه فرمان بردن»(۱۰۹).

- «بوقلمون: جانوری است از حرباً قدری بزرگتر که به رنگ‌های گوناگون نماید در صبح به رنگی دیگر، میانه روز به رنگی دیگر و بشب به رنگی دیگر»(۸۵).

۱-۳- تکرار فعل

- جاز: آب در گلو مانده شده و غصه در گلو مانده شده و غصه و اندوه که در دل ماند از غصب و آبی که در گلو ماند»(۱۳۳).

- «بحر اندلس: ... بوقت فرو رفتن آفتاب که ساکن شود آنگاه کشته روان شود» (۷۴).

۱-۴-آوردن(مر) بر سر فعل

- «درخت مریم: وقتی که بی بی مریم را اشتها پیدا شدی آن درخت را می جنبانیدی، خر ما مر افتادی»(۱۸۶).

۱-۵-استفاده از «ی» مجهول در فعل استمراری:

دراین کتاب افعال استمراری گاه با «می» در ابتدای فعل استعمال شده و گاهی به همان شیوه قدیم با یای مجهول به کار رفته و نیز هم با «می» و هم با «ی» مجهول استفاده شده و در مواردی تنها با «ی» آمده است.

- «سی لحن: ... هر نوائی که خسرو می‌شنیدی همان می‌نمودی» (۲۳۳).

- «سپاهان: این شهر را قدیم یهودیه خوانندی». (۲۳۳)

- «خرافه: ... او از آن عالم حکایت میگفتی خلق باور نمیداشتی و گفتندی هزار حدیث خرافه» (۱۶۵).

- قصاص: بالفتح والكسر، نهاية موي سرازأنجا كه مي رويد» (٣٣٤).

۲- جملہ پندی

١-٢- تقدم و تأخر فعل:

تقدیم فعل بر جمله، شیوه‌ای عربی است اما گاه پارسی زبانان فعل را پیش از سایر ارکان جمله آورده‌اند. نویسنده کشف اللغات نیز در برخی موارد، این شیوه را در پیش گرفته است. در اکثر موارد فعل در میانه‌ی جمله قرار گرفته و ترتیب اجزای جمله به هم خورده است:

- «حصور: آنکه نفس خود را باز دارد از مناهی و بخا» (۱۴۸).

- «بابا»: ... در بابا چاهی است که هاروت و ماروت را در آن عذاب می‌کنند و

ایشان می‌آموزند مردمان را سحر و جادوئی» (۷۹).

- «تیهو: بالکسر، مرغکی است خردتر از گنجشک و به تازی تیهوج خوانند» (۱۲۲).

۲-۲-سادگی، کوتاهی و اختصار جملات:

کتاب کشف اللغات و الاصطلاحات فرهنگ لغت است و ساختار آن ایجاب

می‌کند که بسیاری از جملات به اختصار و در نهایت سادگی بیاید:

- «بیجاده: با یای فارسی، نوعی از جواهر کانی است طبع وی گرم و خشک است.

بعضی گویند که صمعی است» (۹۱).

- «انبیره: بالفتح، آن کاه که هنگام پوشش بر بام اندازند تا بالا[ی] آن گل برکنند و در میان دیوار نیز برآرند تا دیوار محکم بود» (۵۹).

- «بغداد: بالفتح، نام شهری عظیم و مبارک و در[آن] شصت هزار گرمابه بود و نیز نام خطی از خطوط جام جم که آنرا جام جهان نما گفتندی و آن بر کیخسروشاه بن سیاوش بود و در[آن] بوقت معین راز هفت اقلیم معاینه کردی» (۶۸).

۳-ضمایر

۱-۳-ضمیر «او» برای غیر ذی روح

- «رغناه: رگی است در پستان که شیر ازو آید» (۱۸۶).

- «انبانچه و ابانه: کلاهما بالفتح، پوست بزغاله خشک کرده که درویشان در میان بندند و ذخیره درو بدارند» (۵۹).

۲-۳-کاربرد فعل جمع برای «آنکه» و «کسی»

- «سیاوش: ... آنکه در قتل سیاوش سعی می‌کردند» (۲۲۴).

- «صدیق: آنکه گفتار خود را به کردار راست کرده‌اند» (۲۶۳).

۴-حروف:

پرکاربردترین حروف اضافه مورد استفاده در کتاب کشف اللغات ایدون، با، به، در

است. حروف ربط و اضافه در این کتاب در معنای امروزی خود به کار رفته‌اند. نکته‌ی

دیگر آن است که در این کتاب از ادات تأکید مفعول استفاده شده است:

- «تازیک: همان تاجیک مذکور و نیز اصلی است مر ترکان را»(۱۱۴).

- «بُقْعٌ: بالفتح، سخن زشت گفتن مر کسی را»(۷۶).

۵-اسم

همان‌طور که پیش از این گفته شد، نویسنده در فرهنگ خود به واژگان عربی توجه فراوان داشته است. وی در توضیح این کلمات همان گونه که شیوه‌ی اوست، از ساده ترین واژگان پارسی بهره برده است. در برخی موارد به ویژه در توضیح واژگان و اصطلاحات اهل تصوف، ناگزیر از کلمات تخصصی و مرتبط با آن استفاده کرده است.

۵-۱- مطابقت صفت با موصوف:

در این کتاب در بسیاری از موارد صفت و موصوف، در تأثیت و تذکیر یا مفرد و

جمع بودن با یکدیگر مطابقت دارند:

- «هرگز سزاوار پرستش کافران پلیدان نبودی»(۲۲۳).

- «ادم: بالضم و سکون دال؛ آهوان سپیدان [که] خطهای خاک رنگ دارد»(۳۸).

- «برزخ: در اصطلاح شطاریان برزخ صورت محسوسه مرشد را گویند»(۶۶).

- «رعنا: زن حمقاء»(۱۸۶).

رسم الخط کتاب

شماری از ویژگی‌های رسم الخط کتاب کشف اللغات و اصطلاحات به قرار زیر است:

۱- حرف اضافه «ب» اغلب به اسم بعد از خود متصل است:

- «الله: ممدود و به ضم لام، پرندۀ‌ای است درنده که بدان شکار کنند و بتازیش

عقاب گویند»(۵۸).

- «ا»ساکن بمعنی ملازمت آید»(۲).

۲- در فعل مضارع التزامی «ب» به صورت «به» آمده است:

- «اشنه: بالضم، گیاهی است خوشبو که بعد خوردن طعام بدان دست شویند تا

چریش را به برد»(۵۷).

- «آئینه اسکندری: ... تا خیر و شر و استعداد آمدن فرنگیان در آن آئینه معاینه کنند و به بینند»(۶۱).

۳- استفاده از حرف «ک» به جای «گ»:

- «افاصله بالكسر و بصاد غیر منقوطه، نرم کفتن سخن و آشکارا کفتن»(۸۵).

- «انداوه: بالفتح، ماله که آلت اندایش است یعنی کج و کاه و کل کردن»(۵۹).

۴- در بعضی موارد «آ» به صورت «ا» می آید:

- «اشاده: بالكسر بلند کردن نام و بنا و شناسانیدن و به آواز بلند خواندن»(۵۷).

- «ابدی: انکه منسوب بسوی ابد باشد»(۶۰).

۵- «می» استمراری به دو صورت جدا و متصل:

- «یکی می آمد و پرسش می کرد...»(۱).

- «پیر خرابات: ... مرشد کامل و مکمل است که مرید را به ترک رسوم و عادات و امیدار و به راه فقر و فنا می سپارد»(۶۵).

- «پرسش در علم اصطلاحات می کردند و تشویش وقت و حال می دادند»(۱).

۶- در بسیاری موارد فعل «است» به کلمه‌ی قبل متصل است:

- «اکاسره: بالفتح، پادشاهان عجم و [آن] جمع کسریست»(۵۸).

- «پروانه: بالفتح با یاء فارسی، جانوریست که در شب خود را به شمع زند و سوخته گردد»(۸۸).

۷- عدم حذف «ه» در کلمات جمع:

- «بعد: بالفتح پس و بعد بفتحتین خوار شده و خوارشده‌گان». (۶۸).

- «بوارد: بالفتح کشنده‌گان». (۶۹).

۸- گاهی برای منفی کردن جمله به جای آوردن «ن» بر سر افعال از واژه «نه» استفاده کرده است:

- «تا به تطویل نه انجامد و نویسنده و خواننده در ملال نهافتد». (۲).

- «بدان سبب این فقیر، اصطلاح اسامی صغیره در قلم آورده است که تا سالک به گمراهی نهافتد». (۱).

نتیجه

کشف اللغات و الاصطلاحات نسخه‌ای بازمانده از قرن دهم هجری است. نویسنده کتاب که به نظر میرسد از مشایخ تصوف و از پیروان فرقه شطاریه بوده، این اثر را به منظور توضیح و تبیین واژه‌ها و اصطلاحات اهل تصوف، آفریده است. توضیحات وی پیرامون عقاید این فرقه درویشی، منبع مناسبی برای آشنایی بیشتر با آراء و اندیشه‌های این گروه است. بررسی کتاب نشان می‌دهد کتاب دربرگیرنده کلمات مختلف در زمینه‌های گوناگون است. وی با نثری ساده، روشن و دور از پیچیدگی توضیحاتی برای هر یک از واژه‌ها و اصطلاحات می‌آورد. تنوع و تعدد کلمات و اصطلاحات، اهمیت بررسی این نسخه خطی به عنوان فرهنگی در لغت پارسی را نشان می‌دهد. این کتاب گذشته از آن که نشان دهنده افکار و اندیشه‌های عرفانی مؤلف است، تا حدود زیادی آگاهی و آشنایی او نسبت به علومی چون نجوم و داروشناسی را بیان می‌کند. درباره‌ی تاریخ نگارش کشف اللغات و الاصطلاحات اختلاف آراء وجود دارد. بررسی نسخه‌های خطی، نشان می‌دهد این کتاب در قرن دهم هجری تألیف

شده است. ویژگی‌های زبانی این کتاب استفاده از جملات ساده و کوتاه، پرهیز از زبان غامض و دیریاب و دوری از لفاظی و تکلف و صناعات است. از نظر رسم الخط این کتاب دنباله‌روی متون هم‌عصر خویش است و با آن متون در این زمینه، تفاوتی ندارد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتمال جامع علوم انسانی

منابع

۱. ابوالقاسمی، محسن و همکاران(۱۳۶۴)، قاموس، تهران، بنیاد قرآن.
۲. تقوی، شهریار(۱۳۴۱)فرهنگ‌نویسی در هند و پاکستان، تهران: اداره کل نگارش وزارت فرهنگ
۳. خلف تبریزی، محمدبن حسین. (۱۳۶۲)برهان قاطع، تهران: ابن سینا
۴. درایتی، مصطفی(۱۳۸۸)، فهرستواره دست نوشت‌های ایران(دنا)، تهران: انتشارات کتابخانه مجلس
۵. دهخدا، علی‌اکبر(۱۳۷۳)، لغتنامه، تهران: دانشگاه تهران
۶. سجادی، سید ضیاءالدین (۱۳۸۰)، مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف، تهران: سمت
۷. صفا، ذبیح‌الله(۱۳۷۱)، تاریخ ادبیات در ایران، تهران: فردوس
۸. ————(۱۳۷۳)مختصری در تاریخ تحول نظام و نشر فارسی، تهران: ققنوس
۹. عبدالرحیم‌بن‌احمد سور بهاری هندی، کشف‌اللغات و الاصطلاحات(نسخه خطی)
۱۰. مايل هروي، نجيب(۱۳۶۹)، نقد و تصحیح متون، مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی
۱۱. ————(بی‌تا)، شرح حال و آثار میرحسینی‌غوری‌هروی، افغانستان
۱۲. محمدی، کاظم(۱۳۸۰)، نجم‌الدین کبری، تهران: طرح نو
۱۳. مصطفی‌بن‌عبدالله‌بن‌ایکنچی(۱۳۸۷)، کشف‌الظنون عن اسامی الكتب و الفنون، به کوشش یوسف
۱۴. بیگ‌باباپور، تهران: اسلامیه و جعفری‌تبریزی
۱۵. معین، محمد(۱۳۵۶)فرهنگ فارسی، تهران: امیر کبیر